



بخش ۹۱ - تفسیر قول حکیم: به هرچ از راه و امانی، چه کفر آن حرف و چه ایمان، به هرچ از دوست دور افتی، چه زشت آن نقش و چه زیبا، در معنی قوله علیه السلام إِنَّ سَعْدًا لَغَيُورٌ وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْ سَعْدٍ وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي وَمِنْ غَيْرِ تِه حَرَمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ

جمله عالم زان غیور آمد که حق	۱
او چو جانست و جهان چون کالبد	۲
هر که محراب نمازش گشت عین	۳
هر که شد مر شاه را او جامه دار	۴
هر که با سلطان شود او همنشین	۵
دستبوسش چون رسید از پادشاه	۶
گرچه سر بر پا نهادن خدمت است	۷
شاه را غیرت بود بر هر که او	۸
غیرت حق بر مثل گندم بود	۹
اصل غیرتها بدانید از اله	۱۰
شرح این بگذارم و گیرم یگه	۱۱
نالم ایرا ناله ها خوش آیدش	۱۲
چون ننالم تلخ از دستان او	۱۳
چون نباشم همچو شب بی روز او	۱۴
ناخوش او خوش بود در جان من	۱۵
عاشقم بر رنج خویش و درد خویش	۱۶
خاک غم را سرمه سازم بهر چشم	۱۷
اشک کان از بهر او بازند خلق	۱۸
من ز جانِ جان شکایت می کنم	۱۹
دل همی گوید کزو رنجیده ام	۲۰
راستی کن ای تو فخر راستان	۲۱
آستانه و صدر در معنی کجاست	۲۲
ای رهیده جان تو از ما و من	۲۳
مرد و زن چون یک شود آن یک توی	۲۴
این من و ما بهر آن بر ساختی	۲۵
تا من و توها همه یک جان شوند	۲۶
این همه هست و بیا ای امر گن	۲۷
جسم جسمانه تواند دیدنت	۲۸
دل که او بسته غم و خندیدن است	۲۹
آنک او بسته غم و خنده بود	۳۰
باغ سبز عشق کاو بی مُنتهاست	۳۱
عاشقی زین هر دو حالت برترست	۳۲
بُرد در غیرت برین عالم سیق	
کالبد از جان پذیرد نیک و بد	
سوی ایمان رفتنش می دان تو شین	
هست خُسران بهر شاهش اتجار	
بر درش شستن بود حیف و غبین	
گر گزیند بوس پا باشد گناه	
پیش آن خدمت خطا و زلت است	
بو گزیند بعد از آن که دید رو	
کاه خرمن غیرت مردم بود	
آن خلقان فرع، حق بی اشتباه	
از جفای آن نگار ده دله	
از دو عالم ناله و غم بایدش	
چون نیم در حلقه مستان او	
بی وصال روی روز افروز او	
جان فدای یار دل رنجان من	
بهر خشنودی شاه فرد خویش	
تا ز گوهر پر شود دو بحر چشم	
گوهرست و اشک پندارند خلق	
من نیم شاکِ روایت می کنم	
وز نفاق سُست می خندیده ام	
ای تو صدر و من ذرت را آستان	
ما و من کو، آن طرف کان یار ماست	
ای لطیفه روح اندر مرد و زن	
چونک یک ها محو شد آنک توی	
تا تو با خود نرد خدمت باختی	
عاقبت مستغرق جانان شوند	
ای مُنّره از بیان و از سخن	
در خیال آرد غم و خندیدن	
تو مگو کاو لایق آن دیدن است	
او بدین دو عاریت زنده بود	
جز غم و شادی درو بس میوه هاست	
بی بهار و بی خزان سبز و ترست	

۳۳	ده زکات روی خوب ای خوب رو	شرح جان شرحه شرحه بازگو
۳۴	کز گِشِم غمزه‌ای غمازه‌ای	بر دلم بنهاد داغی تازه‌ای
۳۵	من حلالش کردم ار خونم بریخت	من همی گفتم حلال، او می‌گریخت
۳۶	چون گریزانی ز ناله خاکیان	غم چه ریزی بر دل غمناکیان
۳۷	ای که هر صبحی که از مشرق بتافت	همچو چشمه مشرقت در جوش یافت
۳۸	چون بهانه دادی این شیدات را	ای بها نه شکر لبها را
۳۹	ای جهان کهنه را تو جان نو	از تن بی جان و دل افغان شنو
۴۰	شرح گل بگذار از بهر خدا	شرح بلبل گو که شد از گل جدا
۴۱	از غم و شادی نباشد جوش ما	با خیال و وهم نبود هوش ما
۴۲	حالتی دیگر بود کان نادرست	تو مشو منکر که حق بس قادرست
۴۳	تو قیاس از حالت انسان مکن	منزل اندر جور و در احسان مکن
۴۴	جور و احسان، رنج و شادی حادث است	حادثان می‌رند و حُفشان وارث است
۴۵	صبح شد ای صبح را صبح و پناه	عذر مخدومی حُسام‌الدین بخواه
۴۶	عذرخواه عقل کل و جان توی	جان جان و تابش مرجان توی
۴۷	تافت نور صبح و ما از نور تو	در صبحی با می‌منصور تو
۴۸	داده تو چون چنین دارد مرا	باده کی بود کاو طرب آرد مرا
۴۹	باده در جوشش گدای جوش ماست	چرخ در گردش گدای هوش ماست
۵۰	باده از ما مست شد نه ما ازو	قالب از ما هست شد نه ما ازو
۵۱	ما چو زنبوریم و قالب‌ها چو موم	خانه خانه کرده قالب را چو موم
بخش ۹۲ - رجوع به حکایت خواجه تاجر		
۱	بس دراز است این، حدیث خواجه گو	تا چه شد احوال آن مرد نکو
۲	خواجه اندر آتش و درد و حنین	صد پراکنده همی‌گفت این چنین
۳	گه تناقض گاه ناز و گه نیاز	گاه سودای حقیقت گه مجاز
۴	مرد غرقه گشته جانی می‌کند	دست را در هر گیاهی می‌زند
۵	تا کدامش دست گیرد در خطر	دست و پایی می‌زند از بیم سر
۶	دوست دارد یار این آشفتنی	کوشش بیهوده به از خفتگی
۷	آنک او شاهست او بی‌کار نیست	ناله از وی طرفه کو بیمار نیست
۸	بهر این فرمود رحمان ای پسر	«کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» ای پسر
۹	اندرین ره می‌تراش و می‌خراش	تا دم آخر دمی فارغ مباش
۱۰	تا دم آخر دمی آخر بود	که عنایت با تو صاحب سیر بود
۱۱	هر چه می‌کوشند اگر مرد و زنست	گوش و چشم شاه جان بر روزنست
بخش ۹۳ - برون انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و پریدن طوطی مرده		
۱	بعد از آتش از قفس بیرون فکند	طوطیک پَرید تا شاخ بلند
۲	طوطی مرده چنان پرواز کرد	کافتاب شرق، تُرکی‌تاز کرد
۳	خواجه حیران گشت اندر کار مرغ	پی‌خبر ناگه بدید اسرار مرغ
۴	روی بالا کرد و گفت ای عندلیب	از بیان حال خودمان ده نصیب
۵	او چه کرد آنجا که تو آموختی	ساختی مَکری و ما را سوختی
۶	گفت طوطی کاو به فعلم پند داد	که رها کن لطف آواز و وداد
۷	زان که آواز ترا در بند کرد	خویشتن مرده پی این پند کرد

۸	یعنی ای مطرب شده با عام و خاص	مُرده شو چون من که تا یابی خلاص
۹	دانه باشی مُرغکانت بَرچند	غنچه باشی کودکانت بَرکند
۱۰	دانه پنهان کُن به گُلی دام شو	غنچه پنهان کن گیاه بام شو
۱۱	هر که داد او حُسن خود را در مَزاد	صد قضای بَد سوی او رو نهاد
۱۲	چشم‌ها و حَشم‌ها و رَشک‌ها	بر سرش ریزد چو آب از مَشک‌ها
۱۳	دشمنان او را ز غیرت می‌درند	دوستان هم روزگارش می‌برند
۱۴	آنک غافل بود از گشت و بهار	او چه داند قیمت این روزگار
۱۵	در پناه لطف حق باید گریخت	کاو هزاران لطف بر ارواح ریخت
۱۶	تا پناهی یابی آن‌گه چون پناه!	آب و آتش، مَر ترا گردد سپاه
۱۷	نوح و موسی را نه دریا یار شد	نه بر اعداشان به کین قَهّار شد
۱۸	آتش ابراهیم را نی قلعه بود	تا برآوُرد از دل نمرود، دود
۱۹	کوه یحیی را نه سوی خویش خواند	قاصدانش را به زخم سنگ راند
۲۰	گفت ای یحیی بیا در من گریز	تا پناهت باشم از شمشیر تیز
بخش ۹۴ - وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن		
۱	یک دو پندش داد طوطی بی‌نفاق	بعد از آن گفتش سَلامُ الْفراق
۲	خواجه گفتش فی امانِ الله برو	مَر مرا اکنون نمودی راه نو
۳	خواجه با خود گفت کاین پند منست	راه او گیرم که این ره، روشنست
۴	جان من کمتر ز طوطی کی بُوَد	جان چنین باید که نیکویی بود
وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)		
منابع:		
 خانقاه خاکسار جلالی مطهری Khaksar Khanqah تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه ۱- وبسایت گنجور: ۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و بیشگفتار عبدالکریم سروش ۳- شرح مثنوی معنوی ۱ حاج ملا هادی سبزواری ۴- پایگاه جامع قرآنی ۵- وبسایت واژه ناب:		

لغتنامه و شرح:	
*	فقال: أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ، فوالله لَأَنَا أَغَيْرُ مِنْهُ، والله أَغَيْرُ مَنِّي! مِنْ أَجْلِ غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ،
@	این عبارت، حدیثی شریف از پیامبر اکرم (ص) است که در موسوعة الأحادیث النبویه به این مضمون ترجمه شده است: «آیا از غیرت سعد تعجب می‌کنید؟ قسم به الله، من از او باغیرت‌تر هستم و الله از من باغیرت‌تر می‌باشد؛ و به خاطر غیرت خداوند است که زشتی‌ها (فواحش) را، چه آشکار و چه پنهان، حرام کرده است.» مفهوم کلی این کلام نبوی آن است که غیرت خداوند متعال، برتر و کامل‌تر از غیرت بندگان است و قوانین و احکام دین و تحریم گناهان، ناشی از همین صفت الهی برای حفظ پاکی و کرامت انسان‌هاست. این حدیث علاوه بر کتب روایی، در متون ادبی و عرفانی فارسی مانند مثنوی معنوی مولانا نیز برای تبیین عشق و غیرت الهی مورد تفسیر قرار گرفته است.
@	«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»: خداوند متعال هر لحظه و پیوسته دست‌اندرکار تدبیر امور عالم است.
#	عین: هرکه در مقام عین الیقین است.
#	شُستَن: مخفف نشستن.
#	نُرد خدمت باخقی: دل که او پسته غم و خندیدن است:
#	قالب از ما هست شد:
*	نقل از وبسایت واژه یاب و سایر سایتهای راهنما.
#	نقل از کتاب شرح مثنوی معنوی - جلد اول- حاج ملا هادی سبزواری
@ هوش مصنوعی گوگل (AI-modus) % https://quran.com/fa وبسایت قرآن دات کام	